

هو العليم

بحث در مفهوم مرگ جاهلی

حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني

امام شناسی، جلد ۳

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

این همان جاهلیتی است که در روایات متواتره از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده است که:

مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مِیْتَةً جَاهِلِیَّةً. این روایت از نقطه نظر مُفَاد و دلالت بسیار جای دَقَّت و تحقیق است.

[اولاً] باید دید مردن جاهلی یعنی چه، و مردم جاهلیت در چه درجه از بدبختی و زبونی بوده‌اند که شخصی که بدون امام بمیرد مانند آنان جان سپرده است؛ گرچه فعلاً از قرآن و سنت پیغمبر اکرم تبعیت می‌کند، ولی در عین حال چون امام را مربی خود نمی‌داند، و احکام اسلام را طبق سلیقه و تشخیص خود به جای می‌آورد همانند مردمان جاهلیت است. اهل جاهلیت، با ملت اسلام از نقطه نظر شقاوت و سعادت در دو قطب مختلف و متباعد از یکدیگر قرار دارند. تمام نکبت‌ها و زشتی‌ها و رذائل اخلاقی و مفساد اجتماعی و کژ روی‌های عقیدتی در آنها موجود بود: آدم‌کشی، قربانی کردن طفل و جوان خود را در برابر بت، زیر خاک نمودن دختر زنده بی‌گناه، شرب خمر، دزدی و قطع طریق، قمار، و ربابه حدّ اعلی و مضاعف، زنا و هتک نوامیس، شرک و بت پرستی عمیق و سایر مفساد روحی، قساوت دل، ماده پرستی، فقدان حمیت و انصاف.

اما در تربیت اسلامی رحم و مروّت، صفا و وفا، ایثار و اغماض، حیا و عفت، خدا شناسی و عبودیت، معاملات از روی تراضی، حفظ حقوق فردی و اجتماعی، فداکاری برای هدایت کفّار و مشرکین، یتیم نوازی و احسان به فقرا و مستمندان، روشنی دل، حصول یقین، انشراح صدر، و تجلّی انوار ملکوتیه الهیه در قلب، به طوری که این ملّت را ملّت علم و آن را ملّت جهل، این را نور، و آن را ظلمت، این را ترقّی و تکامل، آن را جمود و نقصان، این را طیران و پرش، آن را توقّف و تقید می‌توان شمرد. و همه آن رذائل برای آن ملت بخت برگشته از ناحیه جهل آنان، و این همه فضائل و ملکات برای ملّت اسلام به علّت علم و سعه نور در وجود و روح آنان بوده است. و لذا آن زمان را قرآن مجید به زمان جاهلیت نام‌گذاری نموده است، و این زمان را اسلام.

مسلمانان در اثر مواجهه با پیامبر اکرم و تعلیمات آن حضرت در قطب مثبت آمدند، اهل جاهلیت به علّت فقدان راهنما و قطع رابطه با هدایت الهی در آن قطب منفی قرار گرفتند. لذا عنوان جهل به جای بزرگترین سبّ و لعن و دشنام و اظهار تنفّر و انضجاری است که قرآن مجید بر آنها روا می‌دارد، و عنوان جاهلیت را که معرّف و نام فامیلی در شناسنامه آنان قرار داده است، حاکی از آنکه تمام این

مفاسد ناشی از جهل بوده، و جهل بزرگترین گناه نابخشودنی آنان است. و در جایی که عنوان جهل و جاهلیت را ذکر می‌کند دیگر محتاج به ذکر هیچ عیب دگر نیست، و این عنوان خود به تنهایی جامع تمام آن عناوین زشت می‌باشد، و آنجایی که تا حدّ نهایی می‌خواهد از کاری یا عقیده‌ای انتقاد کند آن را کار یا عقیده جاهلی می‌شمارد.

﴿أَفْحَكَمَ الْجَاهِلِيَّةَ يَبْعُونَ﴾^۱.

«آیا این مردم حکم جاهلیت را جستجو می‌کنند».

﴿يُظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ﴾^۲.

«گمان می‌برند به خدا گمان باطل مانند گمان مردم جاهلیت».

﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ﴾^۳.

«در آن زمانی که کفار در دل خود عصبیت جاهلیت را راه دادند و از آن حمیت پیروی کردند».

﴿قُلْ أَغْيَبِرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيَّهَا الْجَاهِلُونَ﴾^۴.

«ای پیغمبر به این مردم مشرک بگو: آیا شما مرا امر می‌کنید که غیر از خدا را پرستش کنم؟ ای مردمان جاهل».

﴿قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾^۵.

حضرت موسی در جواب قوم خود که گفتند: آیا ما را به سخریه و استهزاء گرفتی؟ در پاسخ گفت:

«من پناه می‌برم به خدا که از گروه جهّال بوده باشم».

اگر شخصی در ملت اسلام کارهایش طبق سلیقه و خواهشهای خود باشد و از تبعیت امام زنده سرپیچی کند، چه تفاوتی دارد با مردم اهل جاهلیت؟ آنها خودسر و خود رأی بودند این نیز خودسر و خود رأی است، آن به شکلی خاص و این نیز به صورت و شکلی مخصوص. اگر ربط واقعی با امام نباشد چه تفاوت بین آن صورت و این صورت؟ چون حقیقت عدم ربط، که ظلمت هوا و میل نفسانی

^۱ سوره مائده (۵) آیه ۵۰.

^۲ سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۴.

^۳ - سوره فتح (۴۸) آیه ۲۶.

^۴ سوره زمر (۳۹) آیه ۶۴.

^۵ سوره بقره (۲) آیه ۶۷.

است در هر دو جا یکی است. کمال و غلوی که مسلمانان پیدا نمودند در اثر ربط با پیامبر بود، اگر پس از پیامبر این رابط که به صورت ربط با امام است از بین برود همان حقیقت جاهلیت است که بدین صورت جلوه کرده است، لذا شخص بدون امام در زندگی و مرگ، زندگی و مرگ مردمان جاهل را دارا خواهد بود. امام است که انسان را در اثر تعلیم و تربیت خارجی و در اثر اشراقات انوار ملکوتی باطنی زنده می‌کند و دل تاریک را با مبدأ نور و روشنایی ربط می‌دهد و سیراب می‌کند.

از کتاب «کنز الفوائد» کراچکی روایت شده است با اسناد متصل خود از سلمة بن عطا از حضرت صادق علیه السلام، قَالَ: خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ جَلَّ وَعَزَّ وَ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ. يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ - وَاللَّهُ - مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَاذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، فَاذَا عَبَدُوهُ اسْتَعْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ.^۱

«حضرت فرمودند: روزی حضرت سید الشهداء علیه السلام خارج شده بر اصحاب خود و خطبه مختصری فرمودند، و پس از حمد خداوند جلّ و عزّ و درود بر محمد رسول خدا فرمودند: ای مردم سوگند به خدا که پروردگار، بندگان خود را نیافریده است مگر برای آنکه او را بشناسند؛ پس در وقتی که او را شناختند او را می‌پرستند و به عبادت او بر می‌خیزند، و زمانی که او را پرستش نمودند بی‌نیاز می‌شوند با عبادت او، از پرستش و عبادت هر کسی غیر از خدا. مردی گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای فرزند رسول خدا، معرفت خدا چیست؟ حضرت فرمود: معرفت و شناسایی اهل هر زمانی امامشان را که واجب است در آن زمان از او اطاعت کنند».

ملاحظه می‌شود که در اینجا حضرت معرفت خدا را عین معرفت امام شمرده است چون راه منحصر برای معرفت خدا معرفت امام است. چون اولاً تعلیم و تربیت و اخذ احکام دین توسط امام صورت می‌گیرد؛ و ثانیاً امام اسم اعظم خداست و معرفت آنها به نورانیت عین معرفت خداست؛ بنابراین معرفت امام و معرفت خدا از هم جدا نبوده و قابل تفکیک نیستند.

و بر همین اساس از «قرب الاسناد» حمیری از ابن عیسی از بزنطی از حضرت رضا علیه السلام روایتی است:

قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ وَ يَنْظُرَ

^۱ بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۸.

اللَّهُ إِلَيْهِ فَلْيَتَوَالَ آلَ مُحَمَّدٍ وَيَتَّبِرْ أُمَّمِنَ أَعْدَائِهِمْ وَيَأْتِمَّ بِالْإِمَامِ مِنْهُمْ، فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ وَنَظَرَ إِلَى اللَّهِ.^۱

«حضرت فرمودند که: حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: کسی که خوشحال می شود و دوست دارد که بین او و بین خدا هیچ حجابی نباشد به طوری که او خدا را ببیند و خدا او را نظر کند، باید آل محمد را دوست داشته و از دشمنان آنها بیزاری جوید و به امام آنها اقتداء نموده و پیروی نماید، در این صورت خدا به او نظر می کند و او به مقام ملاقات و دیدار خدا می رسد.»

از این روایت استفاده می شود که اصلاً مقام لقاء خدا بدون تبعیت از امام صورت نخواهد گرفت و عاشقان و سوختگان بارگاه عزّش تا سر تسلیم در حرم امامش نسپرند به عزّ و وصول و مقام دیدار نائل نخواهند شد. لذا می بینیم که بسیاری از سالکین و عاشقین که در بدو سلوک از عالم تشیع محروم بوده اند چون دارای نیت صادقه بوده و بدون عناد و لجاج سلوک کرده اند در عاقبت امر مطلب بر آنها مکشوف شده است، آنها مقام ولایت را اعتراف و از شیعیان پاک گشته اند، و اگرچه در زمان تقیه می زیسته اند، ولی از کلمات و اشارات، بلکه بعضی از تصریحات آنها ارشادشان به مقام حقّ مشهود است.

[ثانیاً] جهت دیگر از بحث در روایت وارده از رسول خدا آنکه: انسان باید معرفت به امام زنده و ظاهر پیدا کند تا به مرگ جاهلی نمرده باشد. امام زنده، معلّم و دستگیر و صاحب ولایت مطلقه فعلیه، و قادر بر افاضه انوار ملکوتی در دل مؤمن، و مُسَیْطِر بر عالم مُلک است، و پیروی از دستورات و سنن رسول اکرم تنها، یا امامانی که بدرود حیات گفته اند بدون اتکاء و تعلّم و تربیت از امام زنده مفید و مثمر ثمر نخواهد بود، و الاّ چه نیاز به پیغمبر اکرم باشد در صورتی که حضرت ابراهیم علیه السلام که از دنیا رفته و صاحب شریعت بوده ممکن است از دستورات او پیروی نمود؟! و بعد از رسول الله دیگر چه نیازی به امام زنده مولی الموحّدين امیر المؤمنین علیه افضل الصّلاة و السلام باشد؟! مگر آن مرد نگفت: کفانا کتابُ الله «کتاب خدا برای ما کافی است» ما به آن عمل می کنیم و نیازی به امام نداریم. این سخن از درجه اعتبار نزد اهل فنّ ساقط است. متابعت از دستورات پیغمبر یا امامی که مرده است پیروی از خواسته های نفس و امیال شخصی است که آنها را پسندیده و به هر طور که نفسش بخواهد تفسیر و

^۱ بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۷

تأویل می‌کند و سپس بدان عمل می‌نماید، ولی متابعت از امام زنده حقیقتاً تبعیت از حق است. و علاوه ولایت و قدرت روحی در امام زنده است، و لذا بازگشت تمام استشفاعات و توسّلات از صاحبان یقین از اولیاء خدا و ائمه طاهرین علیهم السّلام به استشفاع و توسّل از امام حیّ و زنده خواهد شد.

بنابراین افرادی که در غیبت امام زندگی می‌کنند از اکثر فضائل و فواضل بدون تردید محروم‌اند و برای آنکه از موت جاهلی رهایی یابند باید مقدّمات ظهور را فراهم کنند و با عمل به دستورات قرآن و مجاهده در راه خدا و ائتلاف دلها زمینه را برای ظهورش آماده نمایند، چون علّت غیبت، نقص و فتور در مردم است و عدم استعداد آنان، نه نقص در آن حضرت. اگر این نقص رو به کاهش رود و دلها کم کم قوّت گیرد و تعلیمات قرآنی صحیحاً بر دلها بنشیند ظهور آن حضرت حتمی خواهد شد. کما آنکه در نامه‌ای که آن حضرت به شیخ مفید رضوان الله علیه نوشته‌اند متذکّر این حقیقت می‌گردند که:

وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا - وَقَفَّهْمُ اللَّهُ لِطَاعَتِهِ - عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا.^۱

«اگر شیعیان و پیروان ما - که خداوند توفیق دهد آنها را به اطاعت خود - بر اتّحاد آراء و افکار به وفای عهدی که با آنان شده است یک‌دله اتّفاق کنند، هر آینه یمن تشرف آنها به دیدار و ملاقات ما به تأخیر نمی‌افتاد.»

بنابراین معلوم می‌شود علّت عدم ظهور، افتراق آراء و عدم اتّحاد دلهاست بر وفای به عهدی که با آنان شده است؛ و این تقصیری است بزرگ از شیعیان بلکه از جمیع امت. و تمام محرومیت‌ها از فقدان انصاف و گسترش ظلم و بیداد و شرک و اعتساف با تمام مظاهر زشت و ناپسندش، همه و همه معلول این فتور و سستی و بالتّیجه غیبت آن حضرت است.

و روایت وارده از رسول خدا به جابر بن عبدالله انصاری که شیعیان در زمان غیبت از آن حضرت بهره‌مند می‌شوند مانند کسی که از آفتاب در زیر ابر بهره‌مند شود منافات با این معنی ندارد، چون البتّه وجود آن حضرت با آن نفس زکیه و دل واسع و ولایت تکوینیّه موجود است، چه غائب چه ظاهر، غایه الامر در زمان غیبت، آن نور دستگیری ظاهری نمی‌کند، و مردم در تحت تعلیم و تربیت و ارشاد و سیر تکاملی واقع نمی‌شوند و این مایه تأسّفی است بس بزرگ. تفاوت بسیاری است در میان آنکه خورشید طلوع کند درختان را سر سبز، و به زمین نور و حرارت بیشتری دهد، امراض و میکروبها را بکشد،

^۱ احتجاج شیخ طبرسی، ج ۲، ص ۳۲۵.

صحت و سلامت را به جای آن بیاورد و بواطن اشیاء را ظهور دهد، و میان آنکه خورشید در پس ابر باشد، آسمان مه‌آلوده، و میکروب‌های زکام و غیر آن همیشه مردم را مریض بنمایند. آری مردم در زمان غیبت بهره‌مند می‌شوند و در زمان ظهور هم بهره‌مند می‌شوند ولی این کجا و آن کجا؟! گرچه در زمان غیبت هم بعضی از افراد با همّت، با اراده‌ای استوار و عزمی راسخ و نیتی متین پای در مقام عمل نهاده تا به حدّی که در اثر صفای دل و طهارت روح به شرف معرفت آن حضرت فائز می‌گردند. و البتّه این ظهوری است شخصی برای آنها، مانند کسی که در آسمان مه‌آلود و ابری بر هواپیما سوار و از ابرها تجاوز کند و خود را به آفتاب برساند. لذا در زمان غیبت هم راه و سیر تکاملی برای دل‌باختگان حریم مقدّسش مسدود نیست و آن که به مقام معرفت رسیده و آن وجود را به حقیقت ولایت و نورانیت درک نموده برای او ظهور و غیبت چه تفاوت دارد! از بزرگی سؤال کردند چه موقع انسان به شرف حضور آن حضرت مشرف می‌گردد؟ در پاسخ گفت: وقتی که غیبت و ظهورش برای انسان تفاوتی نکند. از بزرگی دیگر نیز سؤال کردند: آیا شما خدمت امام زمان رسیده‌اید؟ در جواب گفت: کور است آن چشمی که صبح از خواب بیدار شود و در اوّل وهله نظرش بر آن حضرت نیفتد.^۱

^۱ امام شناسی، ج ۳، ص ۲۸.